

هو العليم

داستان تهجد مرحوم حاج سید احمد کربلائی در

مسجد سهله

حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین

حسینی طهرانی

توحید علمی و عینی، صفحه ۲۰

مرحوم آقا سیّد جمال الدّین برای حقیر (علامه
طهرانی) نقل کردند که: در ایّام جوانی که تحصیلات
ایشان در اصفهان بوده است استاد و مربّی اخلاقی
ایشان، مرحوم آخوند کاشی و مرحوم جهانگیرخان
قشقائی بوده‌اند.

و چون به نجف اشرف مشرف می‌شوند
استادشان مرحوم آقا سیّد جواد بوده است. و
می‌فرمودند: او مردی سریع و پرمایه و پر محتوی
بود و می‌گفت: اگر از عالم بالا به من اجازه دهند، در
سر چهارراه‌ها، چهارپایه می‌گذارم و بر روی آن
می‌ایستم و مردم را به توحید و عرفان خداوندی
می‌خوانم. و دیری نپائید که به رحمت حق پیوست
و من به مرحوم آیه الله و مربّی اخلاقی: آقای شیخ
علی محمّد نجف آبادی رجوع کردم و از او دستور
می‌گرفتم.

مدّت‌ها از این موضوع گذشت و من در تحت
تعلیم و تربیت او بودم؛ تا یک شب که بر حسب
معمول به مسجد سهله آمدم برای عبادت. و عادت
من این بود که به دستور استاد هر وقت شبها به

مسجد سهله می رفتم، اولاً نماز مغرب و عشاء را بجای می آوردم و سپس اعمال وارده در مقامات مسجد را انجام می دادم، و پس از آن دستمالی را که در آن نان و چیزی بود به عنوان غذا باز می کردم و مقداری می خوردم، آنگاه قدری استراحت نموده و می خوابیدم، و سپس چندین ساعت به اذان صبح مانده بر می خواستم و مشغول نماز و دعا و ذکر و فکر می شدم؛ و در موقع اذان صبح نماز صبح را می گزاردم و تا اول طلوع آفتاب به بقیّه وظائف و اعمال خود ادامه می دادم، آنگاه به نجف مراجعت می نمودم.

در آن شب که نماز مغرب و عشاء و اعمال مسجد را بجای می آوردم و تقریباً دو ساعت از شب می گذشت، همینکه نشستم و دستمال خود را باز کردم تا چیزی بخورم، هنوز مشغول خوردن نشده بودم که صدای مناجات و ناله‌ای بگوش من رسید، و غیر از من هم در این مسجد تاریک احدی نبود.

این صدا از ضلع شمالی، وسط دیوار مسجد، درست در مقابل و روبروی مقام مطهر حضرت امام

زمان عَجَلِ اللّٰه تعالی فرجه شروع شد، و بطوری
جذاب و گیرا و توأم با سوز و گداز و ناله و اشعار
عربی و فارسی و مناجات‌ها و دعا‌های عالیة
المضامین بود که بکلی حال ما را و ذهن ما را متوجّه
خود نمود. من نتوانستم یک لقمه از نان بخورم، و
دستمال همینطور باز مانده بود و نتوانستم بخوابم و
استراحت کنم، و نتوانستم به نماز شب و دعا و ذکر
و فکر خود پردازم؛ و همینطور متوجّه و منصرف
بسوی او بودم.

صاحب صدا ساعتی گریه و مناجات داشت و
سپس ساکت می‌شد. قدری می‌گذشت، دوباره
مشغول خواندن و درد دل کردن می‌شد. باز آرام
می‌گرفت و سپس ساعتی مشغول می‌شد و آرام
می‌گرفت. و هر بار که شروع می‌کرد به خواندن،
چند قدمی جلوتر می‌آمد، بطوری که قریب به اذان
صبح که رسید در مقابل مقام مطهر امام زمان ارواحنا
فداه رسیده بود. در این حال خطاب به حضرت
نموده و پس از گریه طولانی و سوز و ناله شدید و
دلخراش این اشعار را با تخاطب و گفتگوی با آن

حضرت خواند:

ما بدین در، نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم *** از

بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

رهر و منزل عشقیم و ز سر حدّ عدم *** تا به

اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

سبزه خطّ تو دیدیم و ز بستان بهشت *** به

طلبکاری این مهر گیاه آمده‌ایم

با چنین گنج که شد خازن او روح امین *** به

گدائی به در خانه شاه آمده‌ایم

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست *** که در

این بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم

آبرو می رود ای ابر خطاشوی بار *** که بدیوان

عمل نامه سیاه آمده‌ایم

حافظ این خرقة پشمینه بینداز که ما *** از پی

قافله با آتش آه آمده‌ایم^۱

و دیگر ساکت شد و هیچ نگفت و در تاریکی

چندین رکعت نماز گزارد تا سپیده صبح دمید. آنگاه

نماز را بجای آورده و مشغول به خود در تعقیبات و

^۱ - دیوان خواجه حافظ؛ طبع پژمان بختیاری، غزل ۳۴۷، ص ۱۵۵

ذکر و فکر بود تا آفتاب دمید. آنوقت برخاست و از مسجد خارج شد. و من تمام آن شب را بیدار بودم و از همه کار و بار خود واماندم و مات و مبهوت وی بودم.

چون خواستم از مسجد بیرون شوم، از سرخدمه آنجا که اطاقش خارج از مسجد و در ضلع شرقی بود پرسیدم: این شخص که بود؟! آیا شما او را می‌شناسید؟!

گفتند: آری! این مردی است به نام سیّد احمد کربلائی، بعضی از شبهای خلوت که در مسجد کسی نیست می‌آید، و حال و وضعش همینطور است که دیدید.

من که به نجف آمدم و خدمت استاد آقا شیخ علی محمد رسیدم مطالب را مو بمو برایشان بیان کردم. ایشان برخاست و گفت: با من بیا! من در خدمت استاد رفتم. استاد در منزل آقا سیّد احمد وارد شد و دست مرا در دست او گذارد و گفت: از این به بعد مربّی اخلاقی و استاد عرفانی تو ایشانست، باید

از او دستور بگیری و از او متابعت بنمائی!^۱

توجه به ظاهر امام علیه السّلام نفس را از

ادراک سرّ ولایت باز می‌دارد

از این حکایت معلوم است که اولاً: اساتید عرفان و توحید نسبت به حضور در این امکانه که تعلق به حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه دارد تا چه حدّ اهتمام و رغبت داشتند و خود و شاگردان را دعوت به این امکانه مقدّسه می‌نمودند. ثانیاً: وقت خاصی برای حضور در این امکانه نمی‌شناختند و مانند سایر افراد که شب چهارشنبه را جهت رؤیت آن حضرت قائل‌اند، نفس حضور در این فضای مقدّس را مغتنم می‌شمردند نه وقت خاصّ جهت رؤیت ظاهری را. ثالثاً: مقصود و منظور ایشان از حضور صرفاً تقرّب باطنی و انس معنوی و مناجات و خلوت نفس و روح و سرّ با حقیقت آن حضرت بوده است نه صرف زیارت ظاهری و صوری؛ و لذا اوقاتی را انتخاب می‌کردند که مسجد خلوت باشد و کسی مزاحم حال

^۱ - توحید علمی و عینی، از ص ۲۰ الی ۲۳

و کار و ذکر و فکر آنان نشود.^۱

^۱ توحید علمی و عینی، ص ۲۰.